بررسی ابعاد فرهنگی جنگ رمضان در گفت‌وگو با سید عباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

تلفیق تاریخی سوگ و حماسه

عکس: سجاد صفری/ ایران

ظرفیت تمدنی ایران در دفاع به میدان آمد؛ بی‌آنکه حکمی، دستوری یا نیروی آمره‌ای در میان باشد. در گفت‌وگو با سیدعباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، این بُعد از جنگ رمضان بررسی شد؛ بُعد تمدنی و فرهنگی دفاع که در آن ظرفیت‌های فرهنگی و تاریخی، اعم از تاریخ و هنر و هنرمندان و اهالی فرهنگ، بی‌ملاحظه تقسیم‌بندی‌های دیگر برای دفاع از ایران به میدان آمدند. برای همین بود که در مواجهه با «سوگ» ناشی از خسارت‌های تجاوز دشمنان چنین «حماسه»‌ای خلق شد و سیدعباس صالحی، ریشه‌های این «سوگ حماسی» را در تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین و فرهنگ کاوید.

گفت‌وگو
مرتضی گل پور
معاون سردبیر

پیش از آنکه رئیس دمدمی مزاج دولت متجاوز آمریکا اعتراف کند، مانند آفتاب صلات ظهر برای ایرانیان روشن بود که جنگ تحمیل شده از سوی آمریکا و رژیم اسرائیل، جنگی علیه تمدن ایران است. اولین اقدام این دشمنان در این جنگ برای نابودی تمدن ایران، قرار بود پاره‌پاره کردن این سرزمین یکپارچه باشد. برای مقابله با چنین وضعیتی بود که همه

به نظر می‌رسد امروز ما با یک وضعیت دوگانه روبه‌رو هستیم. از یک سو در حال تجربه سوگ هستیم؛ سوگ شهادت رهبرمان، شهادت فرماندهان و دانش‌آموزان و زنان و مردان ایرانی. از سوی دیگر با یک حماسه روبه‌رو هستیم؛ حماسه حضور مردم در میدان در ۵۰ شب و روز بی‌وقفه. در کنار آن، پس از آغاز تهاجم نظامی به کشور ما، از عالی‌ترین حوزه‌های اجرایی تا پایین‌ترین سطوح، هیچ ایرانی، هیچ مدیر و مسئولی برای یک لحظه هم صندلی مسئولیت را ترک نکرد. و البته این حقیقت که ایرانیان با تکیه بر موشک‌ها و پهپادهایی که خودشان ساختند از سرزمین خود دفاع کردند. شما پیامدها و تحولات ناشی از جنگی که برما تحمیل شد را چطور ارزیابی می‌کنید؟

بحث را با ادبیات خود شما آغاز می‌کنم. شاید کشورهایی که تاریخ کهنی ندارند از این مزیت برخوردار نباشند که هنگام وقوع بحران‌ها بتوانند کارهایی انجام دهند که کشورهای دارای تمدن کهن در چنین بحران‌هایی انجام می‌دهند. البته کشورهای دارای تمدن‌های کهن هم برپایه ویژگی‌های تمدنی که دارند با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند، اما ما در تمدن ایرانی خود، هم سابقه تاریخی نحوه سوگ را داریم، هم سابقه تاریخی نحوه حماسه را و درعین حال، سابقه تلفیق سوگ و حماسه را هم داریم. ما کشور و ملتی تمرین دیده هستیم که هم می‌توانیم به خوبی سوگ داشته باشیم و هم می‌توانیم به خوبی حماسه داشته باشیم و درعین حال، ملتی هستیم که براساس تجربه‌های تاریخی خود می‌توانیم در وضعیت‌های دشوار، سوگ و حماسه را با یکدیگر ترکیب کرده و این دو را در یک ترکیب متوازن، با هم پیش ببریم. شاید در نگاه اول این دو احساس متناقض‌نما به نظر برسند و این پرسش ایجاد شود که چطور می‌شود فرد یا جامعه‌ای بتواند هم احساسات سوگوارانه داشته باشد و هم احساسات و رفتارهای حماسه‌آمیز. پاسخ این است که ما ملتی هستیم که در هزاران سال تاریخ خود، از سوگ سیاوش تا سوگ حسینی و در ادوار مختلف بویژه هشت سال دفاع مقدس، این دو احساس را با هم و در کنار هم تجربه کرده ایم. برای همین تجربه‌ها است که می‌توانیم این دو احساس متناقض‌نما را با هم ترکیب کنیم و برای همین است که چنین دیدگاهی را درباره ملت ایران ابراز می‌کنیم، نه بابت اینکه خودمان از این خاک هستیم یا عرق و احساس خاصی به آن داریم، بلکه اگر با یک نگاه بیرونی درباره ملت و تاریخ ملت ایران قضاوت کنیم، می‌بینیم که در این ۵۰ روز توانستیم این ترکیب را نشان دهیم. در این ۵۰ روز، هم خیابان ما، هم فضای خصوصی و هم فضای اداری و کاری ما، به هر جای این سرزمین و کشور، اعم از محیط‌های فردی و جمعی که نگاه می‌کردیم، ترکیب سوگ و حماسه را می‌دیدیم؛ هم پای احساس سوگ در میان بود و هم پای احساس حماسه. این یکی از مزیت‌های قابل توجه ملت ایران است و پشتوانه آن نیز یک فرهنگ تاریخی-تمدنی درازمدت است. دلیل تأکید من بر این مسأله این است که هرکدام از این دو احساس سوگ و حماسه، هم در زندگی فردی و هم در زندگی اجتماعی کارکردهای متفاوتی دارند. کارکرد احساس سوگ، همدلی، همدردی، تخلیه روانی و مانند اینها است. احساس حماسه هم کارکردهای متنوعی دارد. وقتی که به داغ مردم ایران در سوگ شهادت کودکان میناب نگاه می‌کنیم، آنچه می‌بینیم فقط سوگ نیست، بلکه ترکیب سوگ و حماسه است، آن هم با وجود همه کارکردهای دوگانه این دو احساس. وقتی این دو احساس باهم ترکیب می‌شوند یا با هم به عرصه احساس و تجربه می‌آیند، باعث تصعید اتفاقاتی در داخل و در بیرون می‌شوند که چنین اتفاقاتی، نه هنگام بروز احساس سوگ به تنهایی وجود دارد و نه هنگام بروز حماسه به تنهایی. به همین دلیل است که می‌بینیم ملت ایران با ترکیب سوگ و حماسه و درعین حال با ترکیب کارکردهای این دو احساس به ظاهر متناقض نما، فضای خاصی را در انسجام و همدلی اجتماعی، مقاومت ملی و تاب‌آوری اجتماعی و بسیاری مؤلفه‌های دیگر ایجاد کرد.

شاید در انتخابات ادوار گذشته شکاف‌ها و نقارهایی میان جریان‌های اجتماعی و سیاسی ما ایجاد شده بود یا اینکه مردم بحق، بابت تورم و دیگر مشکلات اقتصادی از برخی مسئولان و دستگاه‌ها انتقاد می‌کردند. این وضعیت باعث شده بود این طور برداشت شود که میان گروه‌های اجتماعی جامعه ما شکافی ایجاد شده که این شکاف باعث خواهد شد نتوانیم یکدیگر را بفهمیم و درک کنیم. اما اتفاقی که در این جنگ افتاد، این بود که وقتی پهپادها و جنگنده‌های دشمن در آسمان تهران دیده شدند، مردمی که شاید در گذشته گله‌مند بودند، به جای فرار از آن صحنه‌ها و پناه گرفتن که کاری براساس طبیعت انسان است، می‌ایستادند و شعار می‌دادند. حتی خود شما، در راهپیمایی روز قدس، درست چندصدمتری شما مورد اصابت جنگنده‌های دشمن قرار گرفت، اما شما به جای واکنش طبیعی رفتن به جای امن، همچنان کنار بقیه مردم ایستادید و شعار دادید، البته این بار با خشمی بیشتر. به باور شما، این رفتار یا واکنش از چه چیزی ناشی می‌شود که یک ملت درست زیر بمباران و موشکباران صحنه را خالی نمی‌کند؟

پس از جنگ ۱۲ روزه نکته‌ای را مطرح کردم که امروز هم می‌خواهم آن را مطرح کنم. به باور و به تحلیل من، ملت ایران به اعتبار ریشه تمدنی خود، ملت بسیار متفاوتی است. برخی از ملت‌ها با یک تهدید از سوی دشمن یا یک تهدید بیگانگان جا می‌زنند، حتی برخی از ملت‌ها نه با تهدید جدی، بلکه با یک تشر هم جا می‌زنند. طبیعتاً در دولت‌های چنین ملت‌هایی، این جا زدن بیشتر هم دیده می‌شود که می‌تواند ناشی از منافع شخصی دولتمردان این کشورها باشد. اما ملت ایران به دلیل سابقه تمدنی خود که همواره در معرض تهاجم‌های تاریخی بوده، دارای روحیه، رفتار و عملکرد بسیار متفاوتی است. در طول تاریخ، ما در یک چهارراه تاریخی و در معرض مراوده یا رفت‌وآمد اقوام مختلف بودیم و تهاجم‌های زیادی را هم دیدیم؛ برای همین ملت ایران همیشه این حس را داشته که می‌تواند در معرض یک تهاجم باشد. حس در معرض تهاجم بودن، باعث ایجاد نوعی واکسینه مقاومت در جامعه ایرانی شده است؛ واکسینه مقاومت به این معنی که وقتی این ملت در مقابل تهدید قرار می‌گیرد، بر پایه واکسنی که از تاریخ خود دارد، در مقابل ویروس‌های مهاجم به گونه دیگری رفتار می‌کند و اثر آن واکسن‌ها در چنین برزنگاه‌هایی خود را نشان می‌دهد. در نتیجه، در مواقع تهاجم بیگانه، هنگام تهدید یا تجاوز و تهاجم، نه‌تنها به تسلیم ملت ایران منجر نمی‌شود، بلکه به یک خشم مقدس در این ملت تبدیل می‌شود؛ زیرا احساس می‌کنند در برابر ویروس‌های مهاجم، باید داشته‌های هزاران ساله خود را به کمک و به میدان بیاورند و بر پایه این داشته‌های تاریخی در مقابل این تهاجم ایستادگی کنند. به‌طور مشخص آنچه در جنگ رمضان اتفاق افتاد این بود که درست است که ملت ایران دارای چنین ویژگی تاریخی است، اما اتفاقاً دشمنان ملت ایران همین ویژگی را محاسبه نکرده بودند. آنان در محاسبات خود این امر را لحاظ نکرده بودند که در این تهاجم با یک ملت بی‌شناسنامه یا یک ملت دارای شناسنامه تاریخی کوتاه‌مدت مواجه نیستند، بلکه این ملت از چنان جان‌مایه‌های تمدنی و وجودی برخوردار است که خطر، ملت را جدی‌تر، هوشیارتر و همبسته‌تر می‌کند و به همین دلیل در این ملت، خطر فروپاشی ایجاد نمی‌کند. این چیزی بود که در جنگ رمضان دیدیم. شاید تصور دشمن این بود که به خاطر اقداماتی که در تجاوز خود انجام داده و نیز برخی زمینه‌هایی که از قبل وجود داشت، در همان هفته اول جامعه ایران احساس خواهد کرد با شهادت رهبر نمی‌تواند کاری از پیش ببرد و باید دست‌های خود را بالا ببرد. اما همه این اتفاقات به عکس خودش عمل کرد، به این معنی که آن تجاوزات و هجوم دشمن موجب شد حتی همان کسانی که دلخوری و انتقادهای بحقی هم داشتند، وقتی دیدند در مقابل بیگانه مهاجمی قرار گرفتند که موجودیت ایران و جامعه ایرانی و هویت ایرانی را تهدید می‌کند، همه آن دلخوری‌ها را کنار گذاشتند و در مقابل، احساس خانواده بودن و هم‌سرنوشت بودن را تجربه کردند و با گذشت روزهای بیشتری از جنگ این احساس قوی‌تر هم شد. بنابراین، به باور من علت اصلی این نوع واکنش یا رفتار ایرانیان در مقابل حمله نظامی دشمنان، به این واقعیت بازمی‌گردد که ما ملتی هستیم متفاوت از بسیاری از دیگر ملت‌های جهان در این نکته که خطر ما را دچار فروپاشی نمی‌کند، بلکه خطر ما را منسجم‌تر می‌کند و این نکته‌ای است که دشمنان خارجی ایران و در این مقطع آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها به آن توجه نکردند. امروز هم هر مقدار که داستان را جلوتر ببرند، کار برایشان سخت‌تر می‌شود. اینجا، خاطره‌ای از آقای علی قمصری، نوازنده و آهنگساز ایرانی ذکر کنم؛ بعد از اقدام ایشان مبنی بر نوازندگی جلوی نیروگاه دماوند تهران، با ایشان تماس گرفتم تا خداقوت بگویم. در خلال صحبت، ایشان می‌گفت «مادرم بسیار به من علاقه دارد، اما وقتی به مادرم گفتم می‌خواهم جلوی نیروگاه، موسیقی اجرا کنم، چشمان مادرم پر از اشک شد، اما به من گفت برو و به من قوت قلب داد.» این یعنی مادری که تعلق همه‌جانبه‌ای به فرزند خود دارد، هنگام وقوع خطر بازهم این‌طور رفتار می‌کند. در این صحنه، ما یک خانواده ایرانی را می‌بینیم که پدر و مادر به فرزند خود بسیار دلبستگی دارند و فرزند هم دارد در جایی می‌رود موسیقی اجرا کند که احتمال دارد هر اتفاقی برای فرزند بیفتد، اما در همین حال هم، پدر یا مادر مانع رفتن او نمی‌شوند. این همان عدم محاسبه جامعه ایرانی از سوی دشمن است و اتفاقاً باور من این است که تشدید اقدامات یا تحرکات خصمانه دشمن، حتماً سنگینی‌های خود را خواهد داشت، اما به دلیل این ویژگی جامعه ایرانی، این اقدامات دشمن موجب خواهد شد خشم جامعه ایرانی برجسته‌تر و انسجام جامعه ایرانی مستحکم‌تر شود.

علت اصلی این نوع واکنش یا رفتار ایرانیان در مقابل حمله نظامی دشمنان، به این واقعیت بازمی‌گردد که ما ملتی هستیم متفاوت از بسیاری از دیگر ملت‌های جهان در این نکته که خطر ما را دچار فروپاشی نمی‌کند، بلکه خطر ما را منسجم‌تر می‌کند و این نکته‌ای است که دشمنان خارجی ایران و در این مقطع آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها به آن توجه نکردند. امروز هم هر مقدار که داستان را جلوتر ببرند، کار برایشان سخت‌تر می‌شود

در قیاس با جنگ ۱۲ روزه، در جنگ رمضان اتاق جنگ ما و مشخصاً سپاه پاسداران، هم با طراحی نظامی بسیار دقیق وارد عمل شد و هم با طراحی تبلیغاتی بسیار دقیق. سپاه پاسداران و اتاق تبلیغات جنگ در اطلاع رسانی‌های خود نه بزرگنمایی کردند، نه پیشدستی کردند و نه اغراق و برای همین در ۴۰ روز جنگ، نه دشمن و نه عوامل رسانه‌ای دشمن نتوانستند به قول ما رسانه‌ای‌ها حتی یک گاف رسانه‌ای از بخش‌های تبلیغات نظامی ما بگیرند. حتی اصابت اف ۳۵ ابتدا از سوی آمریکا اعلام شد. باوجود این، برای اینکه یاد شهید خرازی را زنده نگه داریم، به نظر می‌رسد برخلاف دفاع مقدس هشت ساله، ما به دلیل نداشتن ستاد تبلیغات جنگ، نتوانستیم یک روایت منسجم، یکپارچه و دقیقی از همه ابعاد جنگ را داشته باشیم. یا به تعبیر دیگر، نتوانستیم فرماندهی و مدیریت واحد در حوزه تبلیغات جنگ را سامان بدهیم. با توجه به تداوم تهدیدات و نیازهای کشور در این زمینه، آیا وزارت ارشاد برنامه‌ای در این رابطه دارد؟

همان طور که اشاره کردید، بخش‌های نظامی ما توفیقات فراوانی در جنگ مظلومانه اما حماسی رمضان داشتند. در بخش مقاومت نظامی انصافاً کار کارستانی انجام دادند، به گونه‌ای که همه شواهد نشان می‌دهد بخش نظامی ما توانست از دوران توقف آتش و آتش‌بس که پس از جنگ ۱۲ روزه تا جنگ رمضان ایجاد شد بیشترین بهره را ببرد. در این مدت بخش نظامی ما با تمرین‌ها و کارهایی که انجام داد توانست به آمادگی نظامی قابل توجهی برای مقابله با خطر بعدی دست پیدا کند که دیدیم در این امر موفق هم ظاهر شد. همینطور در بخش روایت رسانه‌ای از حوزه دفاع نظامی نیز توانست با قالب‌های جدیدی که تعریف کرد، از جمله سخنگوی مشخصی که این سخنگو به طور پیوسته اخبار را اعلام کند و نیز انتشار بیانیه‌ها و اعلام مواضع مناسب و بدون اغراق تا بعداً اعتمادسوزی نشود، از دستاوردهای بخش نظامی ما در حوزه تبلیغات جنگ در جنگ رمضان بود. اما نکته‌ای هم وجود دارد مبنی بر اینکه رویدادهای قابل توجهی که در جنگ تحمیلی رمضان رخ داد و نیز تداوم احتمالی این فضا، نیازهایی را برای ما روشن کرد. این نیازها به این معنی است که ما در چنین لحظات تاریخی و حوادثی، در مسیر کشف سوژه‌ها، نوع روایت سوژه‌ها، نوع فرآوری و تحلیل این روایت‌ها، نوع بازنمایی آن به خارج از ایران و بسیاری مواردی دیگر، به یک ستاد هماهنگ کننده در این حوزه‌ها نیاز جدی داریم. شاید در یک جنگ کوتاه مدت با ابعاد کوچک‌تر، برخی از تمهیدات تبلیغاتی و رسانه‌ای که از قبل داشتیم پاسخگوی نیازهای ما باشد و بتوان با همانها کارها را پیش برد. همچنان که پیشتر می‌دیدیم در یک مجموعه‌ای، کارگروهی درحال فعالیت بود که در فاصله‌های زمانی مشخصی برحسب نیازهای روز کشور و جامعه، توصیه‌های محدودی به رسانه‌ها ارائه می‌داد، یا اینکه هر چند وقت یک بار در حد یک هماهنگی با رسانه‌های رسمی و غیررسمی، نشست و گفت‌وگویی با آنان برگزار می‌کرد. اما اکنون با توجه به ویژگی‌های جنگ رمضان، و هم با توجه به اینکه احتمال طولانی شدن این جنگ هنوز وجود دارد و اضافه بر همه این‌ها، این واقعیت که ما باید خود را برای شرایط محتمل دیگر هم آماده کنیم، اینطور به نظر می‌آید که آن روش‌های مبتنی بر توصیه نامه‌های گاه و بیگاه یا برگزاری جلسات توجیهی گاه و بیگاه شاید چندان پاسخگو نباشد. مجموعه شرایط جدید کشور نشان داد که ما نیاز به یک فرماندهی هماهنگ کننده در این حوزه داریم، بویژه اینکه این فرماندهی باید بتواند به طور مشخص با جنگ روانی دشمن مقابله کند که برای این منظور، نیازمند بهره‌گیری از نظر و مشورت متخصصان این حوزه، شناسایی عملیات روانی دشمن و طراحی پاسخ مناسب به آن هستیم. کاملاً می‌دانیم و روشن است که این روزها جنگ نظامی فقط نظامی به معنای صریح آن نیست، بلکه ابعاد مهمی از جنگ‌های اخیر را حوزه‌های رسانه‌ای در یک جنگ رسانه‌ای ایفا می‌کنند.

حتی به تعبیری می‌توان گفت جنگ رمضان نشان داد جنگ‌های دوره ما، مرحله آخر از یک برنامه‌ریزی تهاجمی گسترده‌تر، طولانی و چندمرحله‌ای هستند و تجاوز نظامی مستقیم فقط مرحله پایانی این برنامه‌ریزی است.

یا می‌توان گفت جنگ، آتش تهیه پاره‌ای از اتفاقات بعدی هم هست، یا آتش تهیه پاره‌ای از اتفاقاتی که قرار است حین جنگ رخ دهد. یا از طرف دیگر، می‌بینیم در پاره‌ای از فضاهای اقدامات رسانه‌ای ترامپ و عوامل مرتبط با او، اعم از فضای رسانه‌های فارسی زبان یا دشمنانی که با آنان همراهی می‌کنند، کاملاً مشخص است که یک جنگ روانی طراحی و تعقیب می‌شود و این جنگ روانی دارد اعمال می‌شود. بنابر همه این ملاحظات است که به نظر می‌رسد ما نیازمند بازنگری این حوزه در جبهه خودی هستیم. در چنین فضاها و وضعیت‌های جدیدی، این ستاد فرماندهی جدید تبلیغات جنگ، نمی‌خواهد و قرار هم نیست فقط توصیه‌نامه گاه و بیگاه ارائه دهد. بله، اگر نیاز ما فقط در حد صدور همان توصیه‌نامه‌های گاه و بیگاه باشد، نیازی به ایجاد چنین ستادی هم نیست، اما اگر می‌بایست یک فرماندهی واحد وجود داشته باشد تا در این جنگ طولانی‌تر و با ابعاد گسترده‌تر و با مخاطرات بیشتر، در حوزه رسانه‌ای و تبلیغاتی فعال باشد، طبعاً چنین فرماندهی به هماهنگی‌های بیشتر و گسترده‌تری نیاز دارد، یا به مشورت‌های ویژه افرادی نیاز دارد تا بتوانند در این حوزه به کمک بیایند و همانند حیطه نظامی از ایده‌های آنان برای مقابله با جنگ روانی دشمن استفاده شود. همان طور که اشاره کردید، به نظر می‌آید براساس همین احساس نیاز، در ۸ سال دفاع مقدس یک تجربه موفقی در این زمینه داشتیم.

شهید بزرگوار ما شهید کمال خرازی که واقعاً جای ایشان خالی است، نقش بسیار مهمی در تاریخ ۵۰ ساله ما و حتی قبل از انقلاب داشت. به طور خاص در همین فضای ستاد تبلیغات جنگ، خاطرم هست که در مؤسسه اطلاعات مراسمی برگزار و از ایشان دعوت کرده بودیم تا با ذکر خاطرات و مانند اینها، روشن کنند که نقش ستاد تبلیغات در دفاع مقدس هشت ساله چه بود؟ خلاصه سخن ایشان این بود که در آن دوره، کار قابل توجهی انجام شد و بابت چنین کارهایی بود که ما در ایام دفاع مقدس توانستیم به نحوی فضای رسانه‌ای داخلی و به دنبال آن فضای اجتماعی داخلی را برای یک جنگ هشت ساله طولانی و پیوسته حفظ کنیم و درعین حال مراقبت کنیم و نگذاریم تا در این فضای اجتماعی اختلالی ایجاد شود. همان طور که می‌دانید، یک جنگ هشت ساله مسأله‌ها، شرایط و نیازهای خاص خود را دارد و در همین راستا، ستاد تبلیغات جنگ نقش مهمی در تاب‌آوری اجتماعی در دوران هشت ساله دفاع مقدس داشت. به این جهت، معتقدم ما باید دوباره آن تجربه را بکار ببندیم. طبیعتاً می‌توان در شورای عالی امنیت ملی این بحث‌ها را جدی تر پیش برد. در مرحله‌ای از جنگ ۱۲ روزه چنین پیشنهادی ارائه شد و در همان جنگ ۱۲ روزه هم فرایند بررسی این پیشنهاد مراحلی را طی کرد، اما به دلیل تغییراتی که در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی پیش آمد، توقفی پیدا کرد. امروز معتقدم آن تجربه موفق ستاد تبلیغات جنگ در دفاع مقدس هشت ساله را، البته با توجه به شرایط امروز، باید بازسازی و بهسازی کنیم و پیش ببریم.

می‌شناسم افرادی را که دختر نوجوان خانواده، پسر نوجوان، همسر و پدر خانواده همگی در پویش «جان‌فدا» ثبت نام کردند، هرکدام هم با موبایل‌های خودشان. آمار ثبت نام در این پویش امروز به ۳۰ میلیون ایرانی رسیده و این میزان، بالاتر از بیشترین آرایی است که در ادوار انتخابات نامزدهای ریاست جمهوری کسب کردند. از اینجا می‌توان دریافت که مسأله‌های مرتبط با ایران، بالاتر از همه مجادلات سیاسی و اختلاف سلیقه‌های اجتماعی قرار می‌گیرد. رئیس جمهوری اشاره کردند اگر امروز مسأله ما جان‌فدا شدن برای ایران است، می‌توانیم به این هم فکر بکنیم که ایران مساله‌های دیگری هم دارد و در آینده می‌توانیم همین ظرفیت را برای حل مساله‌های دیگر ایران، مانند مساله‌های آب یا غیره بکار بگیریم. در پویش «جان فدا» ما اعلام می‌کنیم حاضریم جان خود را برای ایران بدهیم، پس چرا در دیگر مسأله‌ها، مال، آبرو یا توان خود را برای حل مسأله‌های دیگر ایران به کار نگیریم؟ فکر می‌کنید دولت یا بخش‌های دیگر چنین زمینه و نگاهی دارند و آیا آن جمعیت جان فدا چنین زمینه ای دارد که در مقاطع و برهه‌های دیگر حضور داشته و برای حل رنج‌های ایران موثر باشد؟

همه شواهد و قرائن نشان می‌دهد حضور در این پویش و ثبت نام در آن صرفاً یک کار نمادین نیست.

دو هفته بعد از آغاز جنگ و زمانی که تهدیدهای دشمن و ترامپ و اساساً خود جنگ به اوج رسیده بود، بیش از ۱۵ میلیون ایرانی در پویش «جان‌فدا برای ایران» ثبت‌نام کرده بودند.

این نشان می‌دهد که در این مقطع مردم چگونه به میدان آمده و در اوج تهدیدها با شعار «جان‌فدا برای ایران» گرد هم آمدند. این شواهد نشان می‌دهد در آن نقطه یا بزنگاهی که مردم احساس کنند تهدیدی موجودیت ایران را مورد خطر قرار می‌دهد، این جان‌فدایی را نشان می‌دهند. اگر در جای دیگری یا برهه دیگری ما این اجتماع و تجمع مردم را نمی‌بینیم، قدم اول اصلاح این امر، این است که باید شرایط به گونه‌ای باشد تا افکار عمومی ما و فضای اجتماعی ما آن تهدید را آنطور که هست حس کند و میزان جدیت و واقعیت آن تهدید را باور کند، به روایتی که از آن تهدید ارائه می‌شود اعتماد کند و بپذیرد که آن تهدید واقعی است، وجود دارد و یک تهدید واقعاً جدی است. به عنوان مثال در حوزه‌های مربوط به محیط زیست یا آب، باور ندارم که مردم ما تمایلی به همراهی برای حل مشکلات کشور در این زمینه‌ها ندارند. تلقی من این است که شاید مردم اصل تهدید را باور و عمق آن را لمس نکرده‌اند. گاهی عده‌ای به ادبیات آقای پزشکیان انتقاد می‌کردند یا می‌کنند که ممکن است این ادبیات برای مردم ایجاد دلهره بکند. اما به نظر می‌رسد در جاهایی لازم است مردم متوجه واقعیت عریان مسأله بشوند، متوجه اینکه از زوایایی موجودیت ایران می‌تواند درحال تهدید باشد و این تهدید نه تنها دور نیست، بلکه تهدید نزدیکی است. کما اینکه در جنگ تحمیلی رمضان، مردم صدای موشک‌ها، پهپادها و عربده‌های دشمن را شنیدند و این شنیدن‌ها این حس را در مردم ایجاد کرد که این تهدید جدی است و با پویش «جان‌فدا برای ایران» همراهی کردند. در دیگر مقولات هم چنین معرفت و حسی باید پدید بیاید و اینطور تصور نکنیم که معرفت‌های مشابهی در دیگر مشکلات ما، سیاه نمایی، یأس آفرینی، ناامیدسازی و چیزهایی از این قبیل است. ادبیات واقعگرا درباره تهدیدهای موجودیتی ایران، می‌تواند به کمک بیاید تا مردم ما برای حل آن تهدیدها به کمک بیایند. اما در این زمینه ما با نگاه دیگری که به مسأله‌ها داشتیم، قدری کوتاهی کردیم؛ یعنی اینطور فکر می‌کردیم که اگر مردم را آرام کنیم و فعلاً مردم را نگران نکنیم، می‌توانیم به آنان و به کشور و حل مسائل کشور کمک کنیم. این تلقی برای کوتاه مدت می‌تواند یک آرام‌بخش باشد، اما در بلندمدت یک علاج نیست. در مقابل چنین دیدگاهی، اتفاقی که در جنگ رمضان پدید آمد، این بود که وقتی مردم احساس کردند موجودیت ایران در خطر است به میدان آمدند. اگر مردم در سایر موضوعات و مسأله‌های کشور هم همین حس را پیدا کنند، حتماً خواهند آمد، مهم این است که انتقال پیام و انتقال تصویر از وضعیت و ابعاد آن مسأله به درستی صورت بگیرد و با چنین روایتی که از این مسأله به مردم و جامعه ارائه می‌شود، در جامعه اعتمادسازی صورت بگیرد، به این معنی که اینطور نباشد که مردم احساس کنند ما مسئولان می‌خواهیم با این روایت‌ها از مشکلات نقاب و پناه بگیریم و داریم از بیان این روایت‌ها از برخی مشکلات برای رفع برخی از مسأله‌ها و توقعات دیگر کمک می‌گیریم. اگر ادبیات و روایت، روایت دقیق و صریحی باشد و نسبت به این روایت اعتمادی در مردم پدید بیاید، برداشت من از ملت ایران این است که ملت ایران همان‌طور که در جنگ رمضان همه آمدند، خوب هم آمدند و تا آخر کار هم حتماً خواهند بود، درباره مسأله‌های دیگر ایران هم حتماً اینطور خواهد بود.

به قول آقای «استفان والت» اندیشمند سیاسی آمریکا؛ در جنگ رمضان، این برای اولین بار بود که دولت آمریکا یک هنجار جهانی را زیرپا گذاشت و جنگ علیه یک کشور را با «ترور» رهبر عالی آن کشور و فرماندهان ارشدش آغاز کرد. این ترور آمریکا در ابتدای جنگ تحمیلی، در جنگ‌های دیگر جهان سابقه ندارد، حتی در جنگ اوکراین هم دیده نشد. اما وقتی آمریکا این کار را کرد یا وقتی دشمنان ما دبیر شورای عالی امنیت ملی، وزیر اطلاعات و فرمانده نیروی دریایی سپاه پاسداران و دیپلمات برجسته ما شهید خرازی را ترور کردند، ایران ابتدا سکوت کرد تا ابعاد حمله را بررسی کند و خبر شهادت این مسئولان و حتی خبر شهادت رهبر شهید ما، وقتی اعلام شد که این امر برای مسئولان مسجل و قطعی شد و وقتی قطعی شد، بدون لحظه‌ای تأخیر یا پرده‌پوشی یا هر چیز دیگری، خبر این شهادت‌ها صریح و روشن و شفاف اعلام شد. منظور از بیان این نکته این است که وقتی ما به طور رسمی اخبار شهادت‌ها را منتشر می‌کردیم، به رغم سنگین بودن این اخبار، سنگین بودن داغ و خسارت‌های سیاسی و ملی سنگین متعاقب آن، نه تنها در حوزه رسانه‌ای و تبلیغات جنگ اعتمادسازی شد، بلکه کسی از داخل نگفت این اخبار را اعلام نکنیم تا نکند دل مردم خالی شود و مانند این. اما در مقابل، متأسفانه بعضاً شاهد هستیم وقتی اندیشمندی و استاد دانشگاه یا کارشناسی، نظری درباره برخی مسائل اجتماعی و اقتصادی و محیط زیستی یا روابط خارجی می‌دهد، به سیاه‌نمایی متهم می‌شود. درحالی که این سخنان لزوماً به معنای سیاه‌نمایی نیست، بلکه به این معناست که، آن فردی که در درون ایران ایستاده است، دارد نسبت به سرنوشت مشترک خود و دیگران در این سرزمین اعلام خطر می‌کند.

همین طور است. ما با تهدیدهای جدی که برای جامعه وجود دارد، باید شفاف، صریح و بدون انکار برخورد کنیم. همان‌طوری که در مسأله‌های فردی، اگر یک طبیب، بیماری فرد بیمار را به او اعلام نکند، مشکل را حل نکرده است یا اگر او را خوش خیال کند، به بیمار کمکی نکرده بلکه برای او یک امید واهی ایجاد کرده است، در حوزه مسأله‌های اجتماعی هم همین‌طور است. اگر کسانی که می‌بینند و می‌فهمند، فهم خود را عرضه و منتقل نکنند، کمکی به جامعه نکرده‌اند. ممکن است در دوره کوتاه مدتی خوش خیالی کاذب پدید بیاید، اما بعد از مدتی واقعیت با همه خشونت و تلخی‌اش خود را عرضه خواهد کرد. لذا ما باید فهم خود را از معنی سیاه‌نمایی، معنی القای یأس یا فهم خود را از معنی ناامیدی تغییر بدهیم. البته اضافه بکنم که به نظر می‌رسد یکی از چیزهایی که می‌تواند در این زمینه توازن‌بخش باشد، این است که ما داشته‌های خود را نیز ببینیم. این هم مسأله مهمی است. دستاوردهای جنگ تحمیلی رمضان زیاد بود، اما یکی از دستاوردها این بود که برخی از داشته‌های ما که شاید خود جامعه به آنها توجه نداشت، آنها را به یاد ما آورد. در جنگ رمضان مشخص شد ما بزرگ‌ترین پل خاورمیانه را داشتیم، در جنگ رمضان مشخص شد ما کارهای زیرساختی زیادی کردیم، در جنگ رمضان مشخص شد ما مدرسه علامه حلی داشتیم که در آسیا اول بود. گویی در این جنگ ما ایرانیان یک بار داشته‌های خود را مرور کردیم.

ما مؤسسه پاستور داشتیم که نزدیک به ۱۰۰ سال، با واکسن‌های تولیدی و شیوه‌های ابداعی خود میلیون‌ها انسان را در جهان و خاورمیانه از مرگ نجات داد.

همه این داشته‌ها به یادمان آمد. منظور من از یادآوری این داشته‌ها، این است که، آن بخشی که می‌خواهد بحران‌های جامعه ما را روایت‌گری کند، طبیعتاً این انتظار وجود دارد که در عین این روایتگری، تلاش کند داشته‌های خود را هم به یاد بیاوریم. در کنار اینکه داشته‌های خود را به یاد می‌آوریم و به آنها توجه می‌کنیم تا امید ملی خود را از دست ندهیم، این را هم باید در نظر داشته باشیم که روایت نکردن نداشته‌ها یا روایت نکردن تهدیدها نیز مشکلی را حل نمی‌کند. اگر ما بتوانیم نداشته‌ها و مشکلات را به درستی به جامعه عرضه و روایت دقیقی از آنها ارائه کنیم، این امر می‌تواند همبستگی اجتماعی برای حل مسأله‌ها ایجاد کند. پاره‌ای از کارهایی که آقای پزشکیان علاوه بر خصلت وجودی‌شان، به صورت نمادین انجام می‌دهند، ناشی از همین است. به عنوان مثال، اینکه آقای پزشکیان وقتی در محیطی قرار می‌گیرند، می‌گویند چرا چراغ‌های زیادی روشن است، این رفتار به نوبه خود بیان و کار نمادینی است که به کمک ما می‌آید تا این حس در مردم پدید بیاید که مشکلات این گونه ما جدی است و برای حل آن باید در کنار هم قرار بگیریم. پویش «جان فدا برای ایران» دریچه‌ای است که برپایه آن ما می‌توانیم ملت را کلید حل مشکلات ایران بکنیم. ما باید روی این قضیه حساب باز بکنیم. مشکلاتی وجود دارد که ممکن است حتی برخی از آن‌ها عمیق شده و حل آنها سخت شده باشد. اما حضور مردم و کاری که مردم وقتی کنار هم هستند برای حل آن مسأله انجام دهند، هر مشکل سختی را حل می‌کند، همان‌طور که در ایام جنگ تحمیلی رمضان دیدیم.

ملت ایران با ترکیب سوگ و حماسه و درعین حال با ترکیب کارکردهای این دو احساس به ظاهر متناقض‌نما، فضای خاصی را در انسجام و همدلی اجتماعی، مقاومت ملی و تاب‌آوری اجتماعی و بسیاری مؤلفه‌های دیگر ایجاد کرد

برش

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳ فروردین‌ماه پویشی با عنوان «برای ایران، سرچشمه هنر» راه‌اندازی کرد که با حضور شما و مدیران و هنرمندان در مجموعه تئاتر شهر فعال شد. این پویش همزمان شد با تهدید رئیس جمهوری آمریکا مبنی بر نابودی تمدن ایران. در آن زمان تجاوز نظامی دشمنان هم در اوج خود قرار داشت و هر لحظه ممکن بود آنجا مورد اصابت قرار گیرد. بالاتر از آن، این پویش زمانی برگزار شد که عبارت یا تهدید دشمن مبنی بر «نابودی تمدن ایران» بارها تکرار شد و جامعه ایران و جامعه جهانی را بسیار نگران کرد. هم اقدامات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در این جنگ را تشریح بفرمایید و هم اینکه در مقابل چنین تهاجم همه جانبه و لجام‌گسیخته‌ای که ایران و تمدن ایران را هدف قرار داده بود، نوع واکنش هنرمندان ما چطور بود؟

یکی از خطاهای فاحش دشمن این بود که در بیان و ادبیات خود علامت‌هایی ابراز کرد، مانند همین تهدید تمدنی، که این علامت‌ها، هم جامعه ایرانی را متوجه خطرات پیش رو کرد و هم از اعماق نیت‌های محتمل یا حتی نیت‌های قطعی آنان پرده برداشت. در ایران ما «فرهنگ و هنر» جوهر و گوهر تمدن ایرانی است و طبیعی است وقتی چنین تهدیدهایی صورت بگیرد، فضای هنرمندان به سمت همدلی و همراهی و ابراز صریح‌تر دیدگاه‌ها و رویکردهای‌شان تغییر کند. در این فضا حتی از ابتدای تجاوز و در ادامه آنچه تا امروز شاهد هستیم، هرچه تعبیرات دشمن درباره ایران صریح‌تر می‌شد، هنرمندان مختلف در داخل ایران و هنرمندان ایرانی در خارج کشور ابراز مواضع روشنی داشته و همدلی‌های بسیاری ابراز کردند. در همین راستا، هنرمندان کارها و آثار هنری مختلفی را تولید و عرضه کردند؛ در پویش‌های مختلفی فعال بوده و در تجمعات مختلفی حاضر می‌شدند. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم در کنار هنرمندان بود و پاره‌ای از کارهایی را دوستان ما در حوزه‌های مختلف ادبی، هنری و سینمایی دنبال کردند، چه در قالب پویش‌های فیلم کوتاه، مستند و چه در قالب‌هایی چون هنرهای نمایشی، موسیقی و تجسمی، یا اشعاری که شاعران سرودند و کارهای خوب دیگری که در حوزه ادبیات انجام شد. در مجموع، جنگ رمضان زمینه تحقق حضور اجتماعی عام مردم بود و هنرمندان هم این افتخار را پیدا کردند تا در کنار و همراه مردم باشند. یکی از آن مواردی که می‌تواند ابزاری برای نمره‌گذاری هنر باشد، این است که در مقاطع تاریخی خاصی که یک ملت در آن قرار می‌گیرد، هنرمندان در کجای این مقطع تاریخی قرار می‌گیرند. طبیعتاً روزگار و زمان می‌گذرد، اما تاریخ، وجدان انسانیت و وجدان یک ملت قضاوت خواهد کرد که اقشار مختلف، بویژه اقشار مرجع و مؤثر آن ملت در آن برهه خاص چه کردند. به نظر می‌رسد هنرمندان ما موقعیت خطیر خود را درک کردند و دریافتند که در کنار ملت بودن و با مردم بودن و همصدا و همنوا بودن و روایت حماسه‌های این مردم و روایت همدلی‌ها و همراهی‌های این مردم، برای هنرمندان ماندگاری تاریخی ایجاد می‌کند، علاوه بر اینکه این همراهی یک ایفای تکلیف برای وطن، برای ایران و برای هویت ملی‌شان نیز هست. از این منظر می‌توان گفت در جنگ رمضان در زمینه هنر، شرایط بسیار مطلوب و قابل‌توجهی را داشتیم. ممکن است برخی نسبت به برخی افراد انتقاداتی داشته باشند. من دایره وطن‌فروشان و خائنان را کنار می‌گذارم، طبیعتاً وطن‌فروشان خط خود را جدا کردند و کاری به آنان نداریم. اما به نظر می‌آید که ملت ایران و هنرمندان به نحو عام، در جنگ تحمیلی رمضان کارنامه خوبی از خودشان نشان دادند. ممکن است ادبیات یا نوع بیان متفاوتی داشتند. در گفت‌وگوهای مختلف بارها اشاره کردم که در مناسک مختلف ما، همه یک گونه از ادبیات آن مناسک را انتخاب نمی‌کنند. فی‌المثل در مناسک محرم و عاشورا همه یک جور حضور پیدا نمی‌کنند؛ در یک هیأت یک نفر چای می‌دهد، یکی مداحی می‌کند و دیگری کفش عزاداران حسینی را جفت می‌کند. هرکسی بنا به سلیقه، ذائقه و مهارت خاص خود، کارهای مختلفی را در یک هیأت انجام می‌دهد. اما صاحبان همه آن سلایق و ذائقه‌ها و ادبیات، علاقه خود به حضرت سیدالشهدا(ع) و اصحاب ایشان را نشان می‌دهند. نمی‌خواهم مقایسه کنم و طبعاً فضای حماسه عاشورا و قدیسین متفاوت است، اما در این حماسه ملی ما نیز هرکس به یک نحوی حضور پیدا کرد. بنابراین، همه این حضورها محترم و معتبر است و همه با این حضور خود برای ترسیم تابلوی عامی که از ملت ایران ساخته شد، فرصت‌سازی کردند. بنابراین، آن هنرمندی که درباره میناب موضع گرفت، آن هنرمندی که مانند آقای قمصری در نیروگاه دماوند نواخت، هنرمندی که سرودی را عرضه کرده و شنیده شد، هنرمندی که کلیپی ساخت، یا خبرنگاری که یک روایت و گزارشی منتشر کرد یا عکاسی که عکسی را منتشر کرد، همه اینها به نحوی در این سوگ حماسی ما حضور داشتند. به همین دلیل است که معتقدم این تابلو، تابلوی بسیار زیبایی است، تلاش نکنیم تا با پاره‌ای از خرده‌گیری‌ها این تابلوی بسیار زیبا را کمرنگ نشان دهیم.

نوازندگی علی قمصری مقابل نیروگاه دماوند، سی و هفتمین روز جنگ

برش

می‌خواهم جمله‌ای نقل کنم که خواندن آن برای خود من بسیار تکان‌دهنده بود. این جمله از آقای اسدالله امرایی، نویسنده و مترجم ادبی ما بود که در اوج تهدیدهای تمدنی ترامپ در شبکه اجتماعی نوشته بود: «جان جنگیدن ندارم، اما ترجیح می‌دهم جنازه‌ام به جای آنکه زیر خاک برود، سنگر مدافعان وطنم باشد.» از اینجا می‌خواهم به آن چیزی اشاره کنم که در دفاع از وطن و ایران اسلامی ما، شما با عنوان تفاوت سلیقه و تفاوت بیان نام بردید. یکی از سلیقه‌ها یا بیان‌های متفاوت در دفاع از وطن، در «باغ فردوس» تهران دیده شد. باغ فردوس چه نوع تجربه‌ای بود و چه بازخوردهای اجتماعی داشت؟

مسأله این بود که ملت و جامعه ایران در تجربه سوگ حماسی خود، باید فرصت‌های ابراز و فرصت‌های حضورهای خود را پیدا کنند. قطعاً در جنگ رمضان میدان‌ها کار خارق‌العاده‌ای انجام دادند و حتماً باید قدردان حضور پیوسته مردم در میادین و خیابان‌ها بود. البته در همین خیابان‌ها و میادین هم به نحو قابل توجهی هم تکثر اجتماعی و تکثر سلایق دیده می‌شد و عملاً ملت ایران در جای جای ایران، میدان‌ها را با تنوع سلایق خود پر کردند. اما به نظر می‌آمد در کنار این، نیازی احساس می‌شد که هرچه بر زمان جنگ افزوده می‌شد، این نیاز هم بیشتر احساس می‌شد و آن نیاز این بود که باید بیش از پیش به تنوع و تکثر، میدان‌هایی داده شود تا این میدان‌ها به گسترش و افزایش بیش از پیش زمینه‌های حضور و اعلام همبستگی ایرانیان کمک کند. رویداد باغ فردوس و نمونه‌های مشابه باغ فردوس در بسیاری از شهرستان‌های کشور با همین نگاه اتفاق افتاد؛ به این معنی که مجموعه‌ای که دلشان برای ایران می‌تپد و می‌خواهند این تپیدن را ابراز کنند، باید جایی باشد تا اینان کنار هم قرار بگیرند و برنامه‌هایی را ببینند تا بدین وسیله به احساس و تجربه و درک شدن سوگ حماسی آنان در این جنگ یاری دهد. دوستانی که در باغ فردوس و مجموعه‌های مشابه دیگر کوشیدند، با همین نگاه این اجتماعات را برگزار کردند. به نظر می‌آید کار بسیار خوب و مناسبی بود که من به سهم خودم از آنان تشکر می‌کنم. جنگ رمضان نوعی خیزش اجتماعی و ملی بود و همین امر در این سوگ حماسی عاملیت مردم را ارتقا بخشید و دیدیم که مردم آمدند تا به شکل‌های مختلف این سوگ حماسی خود را نشان دهند و ابراز کنند. شاید یکی از ویژگی‌های این میدان عظیم اجتماعی و ملی ما، همین بود که مردم آمدند، بدون اینکه به آنان گفته شود چه بکنید. در گذشته هم رویدادها و مراسم متفاوتی داشتیم که در آنها هم سطحی از عاملیت مردم وجود داشت. در برخی رویدادها این عاملیت بیشتر بود و در برخی کمتر. اما در این پنجاه روز، حضورهای مردم از جنس حضورهایی بود که خود مردم برنامه‌ریز و برنامه‌ساز آن بودند و خودشان جلو می‌رفتند. برخی از این برنامه‌ها، منتشر و تکثیر می‌شد و برای همین در جاهای دیگری هم دیده و تکرار می‌شد. درعین حال، مسأله مهم، میدان دادن به این عاملیت بود، به این معنی که تلاش شود مجموعه‌های مختلفی که در جامعه ایران هستند، به شیوه‌های خودشان در این سوگ حماسی حضور پیدا کرده و به شیوه‌های خودشان دیدگاه‌ها و کنش‌های خود را عرضه کنند. از باب مثال، مراسمی که برای بزرگداشت اربعین رهبر حکیم انقلاب اسلامی در کلیسای سن‌سرکیس برگزار شد، رویدادی بود که طی آن مسیحیان با نوا و با اسلوب خودشان این مراسم را برگزار کردند. دیدن و درک شدن این واقعیت که ایران با همه تنوع رنگین‌کمانی که دارد، در این سوگ حماسی شرکت دارد، چیزی است که می‌تواند امید دشمنان را ناامید کند. مراسم اربعین رهبر شهید انقلاب در کنیسه یهودیان تهران هم برگزار شد، اما از آنجا که یهودیان نمی‌توانستند در ایام عید پسح خود مراسم سوگ را برگزار کنند، بعد از پایان عید پسح، مراسم یادبودی برای رهبر حکیم انقلاب برگزار کردند. مجموع همه این رویدادها، علامت و نشان‌دهنده این است که باید اجازه دهیم و تلاش کنیم تا تنوع رنگین‌کمانی ایران در این مقطع تاریخی که یک سوگ حماسی است، ابراز شود. ابراز این سوگ حماسی از سوی این تنوع رنگین‌کمانی یک ابزار دفاعی برای ماست که در کنار ابزار نظامی، نقش بسیار مؤثری در دفاع از ملت و ایران ایفا کرد. باید این میدان‌ها را باز و تلاش کنیم با نشان دادن این گستره میدان‌های متنوع، طمع دشمنان از ایران بریده و امیدشان ناامید شود تا در نهایت خسته شده و عقب‌نشینی کنند و طی آن ایرانیان به خواسته‌های بحق خود برسند.

بازدید وزیر ارشاد از پویش «برای ایران، سرچشمه هنر»، سی و چهارمین روز جنگ